

نخستین جهان فی سبیل اللہ

« غزوه بدر »

در شماره پیش خروج پیامبر اکرم را برای مصادره کالاهای تجارتی مشروحاً بیان کردیم و نیز گفته شد که قریش هم برای نجات کاروان با هیئت هزار نفری روانه سمت « یثرب » شدند؛ ولی کاروان بطریقه شرح دادیم از چنگ مسلمانان درآمد، و رئیس قافله؛ پیکی فرستاد که قریش از راهی که آمده‌اند بازگردند، زیرا مقصود آن‌ها که نجات دادن کاروان بود عملی گردید؛ خبر نجات کاروان هنگامی بمسلمانان رسید که آنان هنوز وارد وادی « بدر » نشده بودند، و قریش نیز در « جحفه » بسر میبردند.

« قبله اخمس شریق » با هم پیمانان خود « بنی زهره » از راهی که آمده بودند بازگشتند، زیرا می‌گفتند غرض محافظ کالاهای « مخرمه » بزرگ « بنی زهره » بود و آن نیز عملی گردید، « طالب » فرزندان و طالب هم که با جبار قریش، از مکه بیرون آمده بود بر اثر یک مشاجره لفظی که می‌گفتند قلوب شما بنی‌هاشم با « محمد » است، از راهی که آمده بود بازگشت.

منطقه بدر:

منطقه وسیعی را که نقطه جنوبی آن بلند (العدوة القصوی) و منطقه شمالی آن پست و سرازیر (العدوة الدنيا) بود، « بدر » می‌نامند، در این دشت وسیع آب‌های مختلفی بوسیله چاه‌هایی که در آن حفر شده بود؛ وجود داشت؛ و همواره؛ باران‌داز کاروان‌ها بوده است.

ابو جهل برخلاف نظر « ابوسفیان » اصرار ورزید که ما بایست به منطقه « بدر » برویم و در آن جا سه روز بمانیم و شترانی را بکشیم و شراب بخوریم و زنان رامشگر برای ما خوانندگی کنند؛ صیت قدرت و توانائی ما بگوش عرب برسد و تا ابد از ما حساب ببرند.

سخنان فریبنده «ابوجهل» قریش را حرکت داده و در نقطه مرتفع بیابان پشت تپه‌ای فرود آمدند ولی آمدن باران شدید که راه رفتن را برای قریش سخت کرد آن‌ها را از پیشروی باز داشت .

اما باران در منطقه سرازیری بیابان (المدوة الدنیا) که رسول اکرم در آنجا تمرکز داشت اثر سوئی نگذاشت ، از این جهت مسلمانان بفرمان رسول خدا حرکت کردند و در نزدیکترین آبهای «بدر» موضع گرفتند .

«حباب بن منذر» یکی از افسران کار آزموده جنگی بود بر رسول اکرم عرض کرد : آیا بفرمان خدا در اینجا فرود آمدید ؛ یا اینکه اینجا را برای نبی مناسب دیدید ، پیامبر فرمود : اگر نقطه مناسبی در نظر شما باشد بگوئید ؛ چنانکه مصالح جنگی اقتضاء کند تغییر مکان می‌دهیم .

«حباب» گفت : مصلحت اینست که در کنار آبی که بدشمن نزدیک است فرود آئیم ؛ سپس کنار آن حوض بسازیم که برای خود و چهار پایان همیشه آب در اختیار داشته باشیم . حضرت نظر افسر خود را پسندید و فرمان حرکت داد . از این جریان بخوبی معلوم میشود که پیامبر اسلام در امور اجتماعی به مشورت و رعایت افکار عمومی فوق العاده اهمیت میداد .

«عریش» یا برج فرماندهی :

سعد معاذ : به پیامبر عرض کرد که برای شما سایبانی روی تپه بلندی بسازیم و چشم انداز این برج سرتاسر میدان نبرد باشد ، و این برج بوسیله پاسدارانی مراقبت گردد ، و فرمان فرمانده کل قوا وسیله افراد خاصی بفرماندهان جزو برسد .

بالاتر از همه اینکه : اگر ارتش اسلام در این نبرد پیروز گردند چه بهتر و اگر در این نبرد شکست خوردند و کشته شدند ؛ شما ای رسول خدا بوسیله شتران تندرو ؛ همراه پاسداران برج فرماندهی با انجام دادن یک رشته عملیات «تاخیری» که دشمن را از پیشروی باز دارد خود را بمدینه برسانید ، در آنجا مسلمانان زیادی هستند که از وضع ما بی اطلاعند و اگر از اوضاع آگاه گردند از شما کاملاً حمایت میکنند ؛ و پیمانی که با تو بسته‌اند تا آخرین لحظه زندگی عمل خواهند نمود .

رسول خدا در حق سعد معاذ دعا فرمود و دستور داد که پناهگاهی روی تپه‌ای که مشرف به میدان باشد بسازند و مقرر فرماندهی را با آنجا انتقال داد .

حرکت قریش :

مکتب‌مادیت توجه کند ؛ کسانی که تصور میکنند نبردهای اسلام بمنظور غنائمی بود که

در جنگ بدست میآوردند در گفتار این افسر رشید دقت نمایند ، خاورشناسانی که بهمه چیز از پشت عینک ماده پرستی مینگردند گفتار این افسر بزرگ را که رئیس انصار بود ، تحلیل و تجزیه کنند ، این گفتار حاکی است که محرك آنها برای جنگ فقط و فقط ایمان و اعتقاد بوده و بس بطوریکه در فکر جان پیامبر بودند ؛ و نقشه میکشیدند که پس از مرگ خودشان ؛ مقدمات طوری باشد که رسول خدا کشته نشود .

ما بخواست خداوند در پایان بحث که نتایج جنگ و بدره را توضیح خواهیم داد ؛ در این باره بحث نیز خواهیم نمود .

بامدادان روز هفدهم رمضان سال دوم هجرت قریش از پشت آن ، تپه ریکه به دشت «بدر» سرازیر شدند ، هنگامیکه چشم پیامبر به قریش افتاد رو باسماں کرد و گفت : اللهم هذه قریش قد اقبلت بخيلائها تحادك وتكذب رسوكتك تا آخر... قریش با کبر و اعجاب بچنگ تو و تکذیب رسول تو بر خاسته است ؛ پروردگارا کمکی را که بمن وعده فرموده ای محقق ساز و آنان را امروز هلاک ساز .

شورای قریش :

نیروهای قریش در نقطه ای از بدر متمرکز شدند ولی از قدرت مسلمانان و اندازه نفرات آنها آگاه نبودند ، برای بدست آوردن کمیت سربازان اسلام ، عمیر بن وهب را که مردی دلور و در تخمین زدن جمعیتها ماهر بود ، مأمور کردند که شماره یاران محمد (ص) را بدست آورد او با اسب خود در اطراف اردوگاه سربازان اسلام گردش کرد و بازگشت و گزارش داد: شماره مسلمانان در حدود سیصد نفر است ولی گفت يك گشت دیگر بزخم و بینم که آیا در پشت سر کمینگاه و یا نیروی امدادی دارند یا نه ؟

او سرتاسر بیابان را گردش کرد ، بالا و پایین را زیر پا نهاد ، خبر مهیب و وحشت آوری آورد او گفت مسلمانان کمین و پناهگاهی ندارند ولی شترانی را دیدم که برای شما از مدینه مرگ سوغات آوردند پس افزود : قوم لیس معهم منعه ولا ملجأ الا سیوفهم والله ما اری ان یقتل رجل منهم حتی یقتل رجل منکم فاذا اصابوا منکم اعداهم فما خیر العیش بعد ذلك فر او را یکم

یعنی گروهی را دیدم که جز شمشیرهای خود پناهگاهگاهی ندارند ، تاهر نفر از آنها یک نفر از شما را نکشند کشته نخواهند شد ، هر گاه بمداد خودشان از شما کشتند دیگر زندگی چه سودی خواهد داشت تصمیم نهائی خود را بگیرید .

مرحوم مجلسی در بحار ج ۱۹ ص ۲۵۱ : جمله دیگری را نیز نقل فرموده است و آن اینکه اما ترونهم خرس لایتکلمون یتلمظون تلمظ الافاعی : نمی بینید که خاموش و حرف نمی زنند و تصمیم واراده از قیافه آن ها می یابد : همچون افعی های کشته زبان های خود را در اطراف دهان گردش می دهند .

دو دستگی در میان قریش :

سخنرانی سر باز دلاور غوغائی میان قریش برپا نمود ؛ ترس و لرز سراسر ارتش دشمن را فرا گرفت . «حکیم بن حزام» پیش «عتبه» رفت و گفت «عتبه» تو سرور قریش هستی ؛ قریش برای حفظ کالاهای تجارتی از مکه بیرون آمده اند ، اکنون موقعیت کامل بدست آورده اند ، دیگر مطلبی جز خونبهای «حضرمی» و قیمه تا اموال او که بوسیله سر بازان اسلام در چند پش مورد دستبرد واقع شده است نیست و شما خونبهای او را از طرف خود بپردازید و از جنگ با «محمد» صرف نظر کنید سخنان حکیم در عتبه تأثیر غریبی گذارد او برخاست در میان مردم خطابه جذابی خواند گفت مردم شما کار «محمد» را برب و اگذار کنید هر گاه عرب موفق شد که بساط آذین او را بهمزند و اساس قدرت او را درهم ریزد ما نیز از این ناحیه آسوده شده ایم و اگر «محمد» در این راه موفق گردید و او برای ما شری نخواهد رسید زیرا ما در اوج قدرت از جنگ با او صرف نظر کرده ایم بهتر اینست که از این راهی که آمده ایم برگردیم .

«حکیم» نظر «عتبه» را به «ابو جهل» رساند ؛ و دید او مشغول پوشیدن زره است ؛ وی از شنیدن گفتار عتبه فوق العاده ناراحت شد ، شخصی را پیش برادر «عمر و حضرمی» ، بنام «عمر حضرمی» فرستاد و بیغام داد ، هم پیمان تو یعنی «عتبه» مردم را از گرفتن خون برادرت باز میدارد تو خون برادرت را با چشم خود می بینی ، برخیز در میان قریش ، پیمانی را که با برادرت بسته اند بیا د آنها بیاور و بیا در مرگ برادرت نوحه سرائی کن .

ابو عامر برخاست سر را برهنه کرد ، استثنا کنان میگفت : **واعمر اه و اعمر اه** ؛ نوحه و گریه ابو عامر خون غیرت قریش را بگردش در آورد . آنان را مصمم بر نبرد نمود ؛ و نظریه کناره گیری «عتبه» فراموش شد .

ولی همین «عتبه» که طرفدار کناره گیری بود تحت تأثیر احساسات زود گذر جمعیت قرار گرفت و بلافاصله برخاست و لباسهای جنگ برتن کرد و خود را آماده نبرد ساخت .

نور خرد و فروغ عقل گاهی بر اثر هجوم احساسات و شور و شغفهای بی اساس خاموش میگردد ، و از روشن کردن آینده زندگی باز می ایستند . ردی که طرفدار صلح و

صفا بود ، به همزیستی مسالمت آمیز دعوت مینمود ؛ طوری احساساتی میشود که اول پیشقدم در میدان نبرد میگردد .

چیزی که جنگ راقطعی ساخت :

اسود مخزومی مرد تندخو ، چشمش به حوضی که مسلمانان ساخته بودند ؛ افتاد و پیمان بست که یکی از این سه کار را انجام دهد : یا از آب حوض بنوشد ؛ و یا آنرا ویران کند و یا کشته شود اواز صفوف مشرکان درآمد در نزدیکی حوض با افسر رشید اسلام « حمزه » روبرو گردید ؛ نبرد میان آندو در گرفت ؛ « حمزه » بایک ضربت که بر پای او وارد کرده بود پای او را از ساق جدا کرد و در کنار حوض در حالی که خون از ساق او میریخت افتاد ، او برای اینکه به پیمان خود عمل کند خود را کنار حوض کشید تا از آب حوض بنوشد ؛ « حمزه » با زدن ضربت دیگر او را در میان آب کشت .

این پیش آمد ؛ مسأله جنگ راقطعی ساخت ، زیرا هیچ چیزی برای تحریک یک جمعیت بالاتراز خونریزی نیست ؛ گروهی که بغض و کینه گلوی آن ها را میفشد و دنبال بهانه میگشتند اکنون بهترین ها نه بدست آن ها افتاده ؛ دیگر خود را ملزم به جنگ می بینند .

جنگ های تن بتن :

رسم دیرینه عرب در آغاز جنگ ؛ نبردهای تن بتن بود ، سپس حمله عمومی آغاز میشد . پس از کشته شدن « اسود مخزومی » سه فراز دلوران نامی قریش از صفوف قریش بیرون آمدند و مبارز طلبیدند ؛ این سه نفر عبارت بود از : « عتبیه » ، برادر او « شیبه » ، فرزندان « ربیعیه » و فرزند عتبیه « ولید » و هر سه نفر غرق سلاح بودند در وسط میدان غرش کنان اسب دوانیده هم وارد طلبیدند ؛ سه جوان رشید از جوانان اصحاب بنامهای : عوف ، معوذ ، عبدالله رواحه برای نبرد با آنان از صفوف مسلمانان بیرون آمدند « عتبیه » همین که شناخت آنان از جوانان مدینه هستند ؛ گفت ما با شما کاری نداریم

سپس بکنفرد ازداد : یا محمد ! خرج الینا کفای نامن قومنا ؛ محمد ا کسانی که از اقوام ما همشأن ما هستند آن ها را بسوی ما بفرست ، رسول خدا رو کرد به « عبیده » و « حمزه » ، و علی ؛ فرمود بر خیزید ؛ سه افسر دلورس و صورت پوشانیده روانه رزمگاه شدند ، هر سه نفر خود را معرفی کردند ؛ « عتبیه » هر سه نفر را برای مبارزه پذیرفت و گفت همشأن ما شما هستید .

در این جنگ تن بتن ، حریف عتبیه عبیده شد ؛ و حمزه با شیبه در افتاد ، جوانترین آن ها که علی بود با فرزند عتبیه که ولید بود ؛ شروع به مبارزه کرد . و این تقسیم بمناسبت تقاضای سن

طرفین بود ، و بیشتر تاریخ نویسان همین طور نوشته اند .

حمزه و علی طبق نوشته ابن هشام ج ۲ ص ۲۶۵ ؛ به هم زمان خود مهلت ندادند و در یک لحظه کار آن‌ها را تمام کردند ؛ ولی نبرد عبیده باعث طول کشید ، ضرباتی چند میان آن‌ها رد و بدل شده بود ؛ که حمزه و علی برای کمک به عبیده شتافتند و پس از ضرباتی چند عتبه را بروی خاک افکندند .

مؤید گفتار ابن هشام سخن امیر مؤمنان است که در نامه‌ای که به معاویه نوشته این مطلب را یاد آور شده است ، می فرماید : **وعندی لسيف الذی اعضضته بجدك وخالک و اخیك فی مقام واحد نهج البلاغه** کتاب ۶۴ هنوز آن ششیری که با آن جد تو (عتبه پدر هند مادر معاویه) و داعی تو (ولید فرزند عتبه) و برادرت (حنظله فرزند ابوسفیان) را در یک روز از پای در آوردم ، پیش من است .

بعضی از تاریخ نویسان معروف اسلام مانند «واقعی» و «بلاذری» برخلاف آنچه در بالا نوشته شد نقل نموده ، ولی حق چنان که در این ابی العبدیده از کلام امیر مؤمنان استفاده نموده همان است که از نظر خوانندگان گرامی گذشت .

حمله عمومی آغاز میگردد:

کشته شدن دلاوران قریش سبب شد که حمله عمومی آغاز گردد ، حملات دستجمعی قریش شروع شد ، رسول خدا از همان مقر فرماندهی دستور داد ، که از حمله خود داری نمایند و بسا تیراندازی ، از پیش روی دشمن جلو گیری کنند .

« سپس از برج فرماندهی پائین آمد و با چوب دستی صفوف سربازان خود را منظم کرد در این لحظه «سواد بن غزبه» که از صف جلوتر ایستاده بود ؛ حضرت با چوب تعلیمی روی شکم او زد و فرمود : **استویا سواد** ؛ از صف سربازان جلوتر نایست . در این وقت سواد گفت این ضربتی که بر من وارد آمد ضربت ناحقی بود و من خواهان قصاص آن هستم ، رسول خدا آنرا پیراهن خود را بالا برد و گفت : **قصاص کن** ؛ چشم همه سربازان در عکس العمل کردار پیامبر است دیدند و سواد «سینه پیامبر را بوسید و دست در گردن او افکند و گفت منظور من این بود که در آخرین لحظات زندگی سینه شما را بوسیده باشم .

سپس حضرت به مقر فرماندهی برگشت و با قلبی لبریز از ایمان رو بدر گاه خداوند کرد و گفت : **اللهم ان تهلك هذه العصابة الیوم لاتعبد** ؛ اگر این گروه امروز هلاک شوند ، دیگر کسی تو را در روی زمین پرستش نخواهد نمود .

خصوصیات حمله عمومی دقیقاً در تواریخ اسلام تاحدی ضبط گردیده است. ولی این مطلب مسلم است که رسول خدا گاهی از مقر فرماندهی میآمد؛ مسلمانان را برای نبرد در راه خدا و حمله بدشمن تحریک و تحریض مینمود. یکبار آمد، در میان مسلمانان با صدای بلند فرمود:

والذی نفس محمد بیده، لا یقاتلهم الیوم رجل فیقتل صابراً محتسباً

مقبلاً غیر مدبر الا دخله الله الجنة: بخدائی که جان محمد در دست او است هر کس امروز با نبردباری نبرد کند؛ و نبرد او برای خدا باشد؛ و در این راه کشته شود خداوند او را وارد بهشت میکند.

سخنان فرمانده کل قوا چنان تأثیر می کرد که برخی برای اینکه زود تر شهید شوند زره از تن کنده و مشغول جنگ، میشدند، «عمیر حمام» از رسول خدا پرسید فاصله من و بهشت چیست؟ فرمود: نبرد با سران کفر؛ وی در حالی که چند عدد خرمائی در دست داشت آنرا بدور ریخت و مشغول نبرد گشت، سپس پیامبر اکرم مثنی خا که برداشت و بسوی قریش ریخت و فرمود:

شاهت الوجوه: روهای شما در گون باد سپس دستور حمله عمومی داد.

چیزی نگذشت که آثار پیروزی در ناحیه مسلمانان نمایان گردید؛ دشمن کاملاً مرعوب گشته و با پانفرار گذارده بود، سر بازان اسلام که از روی ایمان نبرد می کردند، و میدانستند که کشتن و کشته شدن هر دو سعادت است؛ از هیچ عاملی نمی ترسیدند و چیزی از پیشروی آنها جلو گیری نمی کرد.

رعایت حقوق:

رعایت حقوق دو وظیفه لازم بود: یکی دسته ای که رمکه به مسلمانان نیکی کرده و آن ها را حمایت نموده بودند مانند ابی البختری که در شکستن محاصره اقتصادی کمک بسزائی برای مسلمانان کرده بود؛ دیگر کسانی که با جباران مکه بیرون آمده بودند، و از صمیم قلب خواهان اسلام و رسول خدا بودند؛ مانند اکثر بنی هاشم از قبیل عباس عمومی پیامبر اکرم.

از آنجا که پیامبر اسلام، پیامبر رحمت و مرحمت بود، دستور مؤکد داد از ریختن خون این دو دسته جلو گیری بعمل آید.

امیه بن خلف کشته میشود:

«امیه بن خلف» پسر او بوسیله عبدالرحمان عوف دستگیر شده بودند؛ از آنجا که میان عبدالرحمان و او رشتی دوستی برقرار بود، عبدالرحمان میخواست آن ها را زنده از میدان نبرد بیرون ببرد؛ و جزاء اسیران محسوب شوند.

«بلال» حبشی غلام امیه بوده از آنجا که بلال در دوران غلامی با تین اسلام گرویده بود؛ وی «بلال» را بر اثر اسلام آوردن، سخت شکنجه میداد؛ در روزهای داغ روی ریگهای تفتیده

میخواه بایند ، سنک بزرگی روی سینه او می گذاشت ، تا او را از آئین یکتا پرستی بازگرداند
با اینهمه «بالل» در همان حال میگفت «احد» واحد» روزگار غلام حبشی با این شکنجه ها
سیاه بود تا اینکه یکی از مسلمانان او را خرید و آزاد کرد .

در جنگ بدر چشم «بالل» به امیه افتاد دید عبدالرحمان طرفداری از امیه میکند ؛ در
میان مسلمانان فریاد کشید : **یا انصار الله** «امیه بن خلف» **رأس الکفر** : ای یاران خدا ،
امیه از سران کفر است نبایدست زنده گذاشت ؛ مسلمانان از هر طرف احاطه کردند و بزنگی
او و پسرش خاتمه دادند

رسوا خدا دستور فرموده بود ؛ که «ابوالبختری» که در محاصره اقتصادی بنی هاشم را
کمک کرده بود کشته نشود ؛ اتفاقاً او را مردی بنام «مجذره» دستگیر کرد ، و کوشش میکرد که
او را زنده محضر رسول خدا بیاورد ، ولی او نیز کشته شد .

میزان خسارات و تلفات:

در این نبرد ، چهارده نفر از مسلمانان و هفتاد نفر از قریش کشته شدند ، و هفتاد نفر اسیر
گشتند ؛ که از سران آنها : **نضر حارث** ؛ **عقبه معیط** ؛ **ابو غره** ، **سہیل عمرو** ، **عباس** ، **ابوالعاص**
بود .

شهادت بدر در گوشه رزمگه بخاک سپرده شدند اکنون قبور آنها باقی است و دلها بزیارت
آن ها میشتابند ؛ سپس رسول اکرم دستور داد ، کشته های قریش را جمع آوری کنند ؛ و در میان
چاهی بریزند ، هنگامی که بدن «عقبه» را بسوی چاه میکشیدند ، چشم فرزند او (ابو حذیفه)
به پیکر پدر افتاد ، رنگ از چهره او پرید رسوا خدا متوجه شد و فرمود : آیا تردیدی برای
شما رخ داده است ؟ عرض کرد نه ولی من در پدرم دانش و فضل و بردباری سراغ داشتم ، تصور
میکردم که این عوامل او را با اسلام رهبری کند اکنون دیدم که آنچه من تصور میکردم خطا
بوده است .

سپس رسول خدا ؛ سرچاه رفت ، نامه های یکایک سران کفر را بر زبان راند و فرمود : ای
عقبه ، ای شیبه ، ای امیه ، ای ابوجهل ، آنچه خدای شما ؛ بشما وعده کرده بود ؛ مطابق
واقع یافتید ؟ من آنچه را خدایم وعده کرده بود ، درست و پای برجایاقتم .

یاران پیامبر عرض کردند آیا با مردگان سخن میگوئی ؟ در پاسخ آن ها فرمود : آنان
سخنان مرا میشوند ولی توانائی پاسخ دادن ندارند .

بخواست خداوند در شماره آینده نتایج سیاسی اجتماعی نبرد « بدر » را بررسی
خواهیم نمود .